

# آموزش و پرورش و امنیت ملی: چارچوبی برای تحلیل و دستور کاری برای پژوهش

مهدی میرمحمدی\*

## مقدمه

درک رایج از امنیت ملی در میان سیاست گذاران و کارگزاران اجرایی کشور، آن را بیشتر وظیفه نهادهای نظامی، اطلاعاتی و انتظامی تصور می کند. همچنین، برخی شواهد ساختاری مانند ایجاد کمیسیون مختص امنیت ملی در مجلس شورای اسلامی یا وجود شوراهای مستقلی در این زمینه مانند شورای عالی امنیت ملی یا شورای امنیت کشور، این معنا را متبادر می کند که در عمل، امنیت ملی و موضوعات مرتبط با آن قابل تمییز و تفکیک از سایر حوزه ها و امور مربوط به کشورداری است. این در حالی است که آنچه امنیت ملی خوانده می شود، نه یک بُعد خاص از اداره کشور، بلکه نتیجه یا محصول کشورداری کارآمد در ابعاد سیاسی، فرهنگی - اجتماعی، زیست محیطی، اقتصادی و دفاعی است. به بیان دیگر، امنیت برآمده از کشورداری یکپارچه، متوازن و خردگرایانه در هر کدام از ابعاد مذکور است. یکپارچگی کشورداری به معنی آن است که اداره کشور «بسته ای به هم پیوسته» است که در آن نمی توان مسائل یک حوزه را از مسائل دیگر ابعاد جدا کرد؛ بلکه باید همزمان به اثرگذاری و اثرپذیری ابعاد از یکدیگر توجه کرد.

منظور از توازن، رعایت تعادل و تناسب میان تمام ابعاد کشورداری و تقلیل ندادن آن به یک بُعد است. معنای دیگر توازن، عدم بخشی‌نگری در سیاست‌گذاری هر بُعد و توجه به ارتباط نظام‌مند همه ابعاد با یکدیگر است. خردگرایی نیز به معنای توجه به مقدورات، محدودیت‌ها و مقتضیات زمان و مکان در پیگیری آرمان‌ها و سیاست‌گذاری‌هاست. بر این اساس، تأمین امنیت ملی زمانی محقق می‌شود که تمامی کارگزاران نظام در هر کدام از حوزه‌ها، وظایف خود را به درستی و با ملاحظه الزامات سایر ابعاد کشورداری تنظیم و اجرا کنند. بنابراین، مسئولیت تأمین امنیت ملی تنها بر عهده یک نهاد یا سازمان نخواهد بود، بلکه تمامی نهادها و کارگزاران به نسبت سهم خود در کشورداری کارآمد (متوازن و خردگرایانه) در ایجاد شرایط امن دخیل هستند.

بررسی ادبیات موجود در زمینه امنیت نشان می‌دهد که بیشتر نویسندگان تنها به نقش نهادهای نظامی، انتظامی و اطلاعاتی در امنیت ملی توجه داشته‌اند و به ندرت مقاله‌ای علمی درباره نقش آموزش و پرورش در تأمین امنیت ملی وجود دارد. البته در باب نقش و جایگاه آموزش عالی در امنیت ملی مقالاتی وجود دارد که به نوبه خود نشان‌دهنده آن است که جامعه علمی نقش نهادهای آموزشی در مسائل امنیتی را تنها به نهاد آموزش عالی تقلیل داده و از جایگاه نظام آموزشی پایه در این زمینه غافل بوده است. نوشتار حاضر به دنبال آن است تا با نشان دادن جایگاه راهبردی آموزش و پرورش در تأمین امنیت ملی، چشم‌اندازی را برای پژوهش در این زمینه ایجاد کند.

### الف. نقش و جایگاه راهبردی آموزش و پرورش در امنیت ملی

هرچند در چارچوب رویکرد «امنیت به مثابه محصول برآمده از کشورداری یکپارچه» تمامی نهادها و کارگزاران نظام سیاسی در تأمین امنیت ملی نقش آفرینند، اما جایگاه و شأن سه نهاد بنیادین است. این جایگاه متفاوت، ناشی از ضرورت اجماع معرفتی و هم‌افزایی شناختی نهادهای مختلف مسئول در پنج بُعد کشورداری برای تحقق حکمرانی کارآمد است. کشورداری کارآمد، آن گونه که در مقدمه ذکر شد، مستلزم آن است که همه نهادها و کارگزاران کشور از لحاظ شناختی متوجه نقش خود در منظومه کشورداری و تأمین امنیت

باشند. از سوی دیگر، هماهنگی شناختی میان کارگزاران نظام اجرایی، برای خردگرایانه و متوازن بودن سیاست‌ها در هر حوزه از اداره کشور ضروری است. هماهنگی شناختی در سه حوزه ارتباطی برای کشورداری کارآمد ضرورت دارد: میان کارگزاران با یکدیگر، میان شهروندان و کارگزاران و میان شهروندان با یکدیگر؛ اولی منجر به انسجام و وحدت نظر سیاسی، دومی باعث افزایش انسجام و همبستگی میان مردم و حاکمیت و سومی موجب وحدت و انسجام ملی است. بدون چنین اجماع نظر ملی در سه حوزه مذکور، کامیابی نهادهای اجرایی محدود و مقطعی و ناکامی‌ها متعدد خواهند بود. چرا که سیاست‌ها در نبود اجماع نسبی، از سرمایه اجتماعی درون حاکمیتی و مردمی برخوردار نبوده و پیگیری آنها دشوار و با موانع درونی مواجه می‌گردد.

نهادهای اطلاعاتی نقش پشتیبانی شناختی از کارگزاران نظام در هر پنج بُعد کشورداری را دارند. این نهادها با در نظر گرفتن منافع ملی، آرمان‌ها و هدف‌نهایی تأمین امنیت ملی، تلاش می‌کنند تا کارگزاران نظام در حوزه‌های مختلف را از طریق فراهم آوردن شناخت مرتبط با سیاست‌گذاری، هماهنگ و هم‌افزا کنند. بی‌طرفی و استقلال سیاسی، این امکان را فراهم می‌کند که سازمان‌های اطلاعاتی هم‌زمان در جامه پشتیبان تمامی نهادهای اجرایی ظاهر شوند. آنها می‌دانند که رسیدن به آرمان امنیت، از مسیر کشورداری کارآمد عبور می‌کند و لذا چاره‌ای جز تقویت فرایندها و رویه‌های تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری مشروع و قانونی در کشور برای تحقق امنیت ملی وجود ندارد. البته نهادهای اطلاعاتی علاوه بر نقش‌آفرینی در اجماع شناختی میان کارگزاران و هماهنگی میان آنها، نقش خردگرایانه ترکردن بینش و منش کارگزاران نظام را نیز ایفا می‌کنند. این نهادها از طریق انتقال واقعیت‌های محیط و نشان دادن محدودیت‌ها و مقدمات و مقتضیات زمانه در هر حوزه‌ای از کشورداری، ابزاری برای خردگرایانه‌ترشدن کشورداری به شمار می‌آیند.

با وجود این، اطلاعات در بهترین شرایط تنها می‌تواند کارگزاران را با یکدیگر هماهنگ کند و این تنها یکی از هماهنگی‌های شناختی لازم برای کشورداری کارآمد است. دو جنبه دیگر هماهنگی شناختی، میان مردم با مردم و مردم با کارگزاران، به ندرت به کارکردهای دستگاه اطلاعاتی واکنش نشان می‌دهد و حتی می‌توان گفت که ورود اطلاعات به این حوزه،

بیشتر منجر به مقاومت شناختی می‌شود. در این شرایط است که نهاد آموزش و رسانه اهمیت و جایگاه بنیادین خود را نشان می‌دهند. رسانه‌ها موثرترین ابزار کشورداری مدرن برای هماهنگی شناختی متقابل میان مردم و کارگزاران بوده‌اند. کارگزاران نظام از این ابزار برای تبیین و تشریح سیاست‌ها و تصمیم‌ها به شهروندان بهره می‌برند و شهروندان نیز از طریق همین ابزار می‌توانند دیدگاه‌ها، خواسته‌ها و برداشت خود از سیاست‌ها را برای کشورداران بازنمایی کنند. رسانه از طریق برقراری و تداوم این ارتباط متقابل، به تدریج اجماع شناختی میان نظام اجرایی و شهروندان را برمی‌سازد و سرمایه اجتماعی مورد نیاز برای کشورداری کارآمد را فراهم می‌آورد.

نقش نهاد آموزش چه در قالب آموزش و پرورش در دوران کودکی و نوجوانی و چه در قالب نهادهای آموزش عالی، بنیادی‌تر از دو نهاد دیگر است. کشورداری کارآمد، مستلزم وجود ملتی با اهداف، ارزش‌ها، آرمان‌ها و سبک زندگی کم‌ویش مشترک است. شکل دادن به چنین جامعه همبسته‌ای، کارکرد نهاد آموزش است. این نهاد آموزش است که با ایفای کارکرد جامعه‌پذیری، تقویت زبان ملی، بازشناساندن آداب و رسوم ملی شهروندان به یکدیگر، بازنمایی سبک زندگی بومی و برسازای روایت مشترک از گذشته تاریخی آنان، امکان ملت‌بودگی را فراهم می‌کند. نقش آموزش و پرورش به‌ویژه در کشورهای با تکثر فرهنگی و درهم‌آمیختگی قومی، مذهبی و زبانی بسیار مهم‌تر است. آموزش و پرورش در این کشورها اولین و موثرترین ابزار حکومت برای حفظ یکپارچگی و ملت‌بودگی و تقویت انسجام و همبستگی میان اقوام مختلف با یکدیگر است. در عمل، بیشترین و اولین تماس حکومت با مردم در هر کشوری، محیط آموزش و پرورش است. در تمامی کشورها، اکثر شهروندان آموزش‌پذیرترین سال‌های زندگی خود را در محیط آموزش و پرورش می‌گذرانند. بنابراین، این نهاد مهم‌ترین نقش را در ایجاد اجماع شناختی و معرفتی میان مردم ایفا می‌کند.

البته نقش آموزش و پرورش فراتر است و علاوه بر همبستگی ملی، در هماهنگی شناختی راهبردی میان حاکمیت و مردم نیز نقش‌آفرینی بی‌بدیل دارد. پذیرش سیاست‌های کارگزاران اجرایی نظام از سوی مردم و همراهی کردن با آن، ابتدا مستلزم مشروع‌پنداشتن حکومت و کارگزاران از سوی شهروندان است. اگر در پندار شهروندان، نظام اجرایی مشروعیت نداشته

باشد، همدلی دولت و مردم شکل نخواهد گرفت. چون مشروع پنداشتن کارگزاران و نظام سیاسی ارتباط مستقیمی با نهادینه شدن ارزش‌ها و هنجارهای سیاسی در فرایند جامعه‌پذیری دارد، بار دیگر نهادهای آموزشی جایگاه راهبردی پیدا می‌کنند. در واقع، محیط‌های آموزشی (به ویژه آموزش و پرورش در سنین کودکی و نوجوانی) از نظر تمام نظام‌های سیاسی، فضاهایی تقریباً بی‌رقیب برای توسعه گفتمان مشروعیت‌بخش به حاکمیت‌اند.

آموزش و پرورش در بیشتر کشورها هنوز هم مهم‌ترین نهادی است که اولین تصاویر از نظام سیاسی، کارگزاران و نهادهای اجرایی را برای شهروندان برمی‌سازد. از این نظر، آموزگاران و معلم‌ها اولین و موثرترین الگوهای رفتاری، گفتاری و پنداری برای شهروندان به شمار می‌آیند. این کارگزاران نظام آموزشی هستند که تصویر مثبت یا منفی از نهادهای اجرایی و نظام سیاسی را در ذهن شهروندان نهادینه می‌کنند. این تصویرسازی حتی در فرآیندهای استخدام و جذب نیروی نهادهای اجرایی تأثیر دارد؛ به گونه‌ای که اگر نظام آموزشی تصویر منفی یا مثبتی از یک نهاد بر ساخته باشد، میزان تمایل نخبگان و فرهیختگان جامعه جهت استخدام در آن نهاد متفاوت خواهد بود. بر این اساس، می‌توان گفت که حتی شکل‌گیری نهاد اطلاعاتی و امنیتی قدرتمند برای یک کشور، مستلزم بازنمایی مثبت آن در فرایندهای آموزش و پرورش است. اگر کارگزاران آموزشی به جای تصویری مفید و مثبت از اطلاعات، چهره‌ای منفی و ترس‌آلوده از آن بازنمایی کنند، احتمالاً نخبگان و سرآمدان از خدمت در آن سرباز خواهند زد و همین مایه تضعیف نیروی انسانی و در نهایت تضعیف قدرت اطلاعاتی کشور خواهد بود.

بدین ترتیب، نهاد آموزش نه تنها در هماهنگی شناختی میان شهروندان با یکدیگر بلکه در هماهنگی شناختی میان کارگزاران و مردم نیز نقش‌آفرین است. نهادهای آموزشی مهم‌ترین بستر برای نهادینه کردن اجماع و هماهنگی شناختی میان کارگزاران اجرایی نیز هستند. هنگامی که تمامی کارگزاران نظام اجرایی یک کشور در نظام آموزشی یکسانی تحصیل کرده باشند، به طور طبیعی زمینه‌های فکری مشترکی برای درک متقابل خواهند داشت. هنگامی که نسل‌های مختلف سیاست‌گذاران و کارگزاران با پیشینه آموزشی کم‌وبیش یکسان در دوران کودکی و نوجوانی بزرگ شده باشند، شکل‌گیری اجماع سیاسی در میان آنها دشوار نخواهد بود و کشور به ندرت بن‌بست استراتژیک یا شرایط بی‌تصمیمی و بحران را تجربه خواهد کرد.

بر این اساس، می توان استدلال کرد که جایگاه نهادهای آموزشی در فراهم آوردن زمینه های تأمین امنیت ملی، از نهادهای اطلاعاتی و نظامی بنیادی تر است. اگر اطلاعات تنها در رابطه سیاست گذاران با یکدیگر موثر است، آموزش و پرورش در رابطه مردم با مردم، مردم با سیاست گذار، سیاست گذاران با یکدیگر و حتی بر رابطه صحیح اطلاعات با سیاست گذاران تأثیر دارد. اگر نهادهای نظامی شرایط سخت افزاری لازم برای تمهید کشورداران در شرایط جنگی و تخصیص را فراهم می کنند، آموزش و پرورش حس خودباوری، غیرت ملی و وفاداری به میهن و ارزش ها را بازتولید می کند. اگر نهادهای انتظامی نظم عمومی را پاس می دارند، نهادهای آموزشی ایجادکننده و پاسدار نظم ذهنی شهروندان اند که مبنای رعایت نظم عمومی است. بنابراین، گزارف نیست اگر بگوییم نقش یک آموزگار در کشورداری کارآمد و تأمین پایدار امنیت ملی، بنیادی تر از یک سردار نظامی یا یک افسر اطلاعاتی است. یکی از دلایلی که تأییدکننده این نقش بنیادین است، جایگاه آموزگاران و معلم ها در بازتولید سبک زندگی معیار نزد نسل های آتی یک ملت است. به دلیل جدایی از جامعه یا ناشناختگی، یک افسر اطلاعاتی یا یک سردار نظامی در شرایط متعارف تبدیل به الگوی اجتماعی نسل جوان نمی شود، اما آموزگاران و معلم ها به طور طبیعی الگوی دانش آموزان و شاگردان خود هستند و یکی از مهم ترین واسطه های انتقال هنجارها و ارزش ها از نسل قدیم به نسل جدید به شمار می آیند.

اگر عملکرد یک نسل از نظامیان یا افسران اطلاعاتی خوب باشد، تنها می توان شاهد برقراری امنیت سخت در دوره زندگی و حیات همان نسل بود، اما اگر عملکرد آموزگاران و کارگزاران آموزشی هم نسل این افسران در انتقال و بازتولید سبک زندگی و گفتمان مشروعیت بخش به نظام سیاسی حاکم مناسب نباشد، مشروعیت نظام سیاسی در نزد نسل های بعدی به مخاطره خواهد افتاد. ناگفته پیداست که در چنین شرایطی، نظام سیاسی حاکم به طور طبیعی با بحران های امنیتی متعدد در حوزه های مشارکت، توزیع، مشروعیت، اقتدار و هویت درگیر خواهد بود. به بیان دیگر، ممکن است نهادهای اطلاعاتی و امنیتی طی یک یا دو نسل، امنیت یک نظام سیاسی را با شیوه های سخت افزاری تضمین کنند، اما تداوم و پایداری بین نسلی امنیت نظام های سیاسی بدون نهادهای شدن گفتمان مشروعیت بخش به نظام سیاسی در فرایند

جامعه پذیری از طریق نهاد آموزش ممکن نخواهد بود. از سوی دیگر، نهادهای امنیتی و نظامی ممکن است قادر به برطرف کردن مقطعی بحران اقتدار و توزیع باشند، اما بدون نقش راهبردی آموزش و پرورش قادر به حل واقعی و بنیادین بحران هویت، مشروعیت و مشارکت نخواهند بود.

بدین ترتیب، امنیت پایدار و ثبات سیاسی و اجتماعی در هر کشوری، قبل از آنکه مدیون نهادهای اطلاعاتی-امنیتی باشد، ناشی از کارکرد راهبردی نهاد آموزش و پرورش است. پذیرش این استدلال، پیامدهای عملی بر سیاست‌گذاری امنیت ملی دارد. اولین پیامد، هم‌سنگ‌پنداشتن حساسیت و حیاتی‌بودن نهاد آموزش و پرورش با نهادهای نظامی و امنیتی است که در گفتمان متعارف نقش بنیادین در امنیت ملی دارند. پیامد دوم، اولویت‌دادن به نهاد آموزش و پرورش در نظام بودجه‌ریزی ملی است. پیامد سوم، اهمیت‌دادن به فرایند استخدام و جذب نیرو در نهاد آموزش و پرورش است و پیامد چهارم نیز لزوم نظارت درست بر عملکرد نظام آموزشی در کشور است.

هم‌سنگ‌پنداشتن نهاد آموزش با نهاد نظامی و امنیتی بدین معناست که رویکرد استقلال و بی‌طرفی موردنظر در نهادهای امنیتی باید در نهاد آموزشی نیز ترویج شود. سیاست‌زدگی همان‌طور که آفت رویه حرفه‌ای در نهادهای امنیتی است، موریانه‌ای است که پایه‌های یک نظام آموزشی حرفه‌ای را سست می‌کند. بنابراین، مقابله با سیاست‌زدگی یکی از الزامات پذیرش نقش اساسی نهادهای آموزشی در امنیت ملی است. از سوی دیگر، همان‌طور که نظام‌های سیاسی سخت‌گیری مضاعفی را در فرایند جذب نیروی امنیتی اعمال می‌کنند، فرایند استخدام یک آموزگار و کارگزار آموزشی نیز باید سخت‌گیرانه و بر مبنای شاخص‌های حرفه‌ای و توانمندی‌های آموزشی باشد. در عین حال، کشورداران باید باتوجه به جایگاه سترگ نهاد آموزش و کارگزاران آن در بازتولید امنیت ملی، اقدامات لازم در راستای افزایش شأن اجتماعی و اقتصادی آنان را در دستورکار قرار دهند. به عبارت دیگر، تأمین مالی کارگزاران آموزشی باید به‌گونه‌ای باشد که آموزگاران، معلم‌ها و اساتید دانشگاه بالاترین دریافتی در میان کارکنان دولتی را داشته باشند. ناگفته پیداست که تأمین مالی نظام آموزشی نیز مستلزم اولویت‌بخشی به آموزش در نظام بودجه‌ریزی است. از سوی دیگر، نظارت بر عملکرد کارگزاران نظام آموزشی

نیز یکی دیگر از ضروریات درک درست از نقش آموزش و پرورش در امنیت ملی است. هنگامی که آموزگاران و کارگزاران آموزشی بیش از سایر کارگزاران نظام سیاسی بر رفتار و پندار نسل های متمادی یک ملت تأثیر می گذارند، نظام سیاسی باید نظارت بیشتری از حیث حسن اجرای امور از ناحیه آنها داشته باشد.

البته هم‌سنگ پنداشتن نهاد آموزش با نهادهای امنیتی، به معنای امنیتی کردن فضاهاى آموزشی نیست؛ بلکه منظور از آن درک نقش و اهمیت این نهاد غیرامنیتی (در معنای مصطلح آن) در تأمین امنیت ملی است. آموزش و پرورش کارآمد و در خدمت امنیت ملی نیازمند مدیریت حرفه‌ای و تخصصی است و حضور چهره‌های امنیتی یا سیاسی در مدیریت و برنامه‌ریزی آن، منجر به سیاست‌زدگی و تضعیف جایگاه امنیت‌ساز این نهاد خواهد شد.

### ب. آموزش و پرورش و دستورکار پژوهشی در مطالعات امنیتی

ادبیات علمی در ایران با توسعه نیافتگی مفهوم‌پردازی در زمینه ارتباط آموزش و پرورش و امنیت ملی مواجه است. از این رو، نوشتار حاضر پیشنهاد می‌کند که پژوهشگران، دانشجویان و اساتید دانشگاه ابعاد مختلف نقش آفرینی آموزش و پرورش در امنیت ملی را به عنوان موضوعات پژوهش‌های دانشگاهی (مانند مقاله‌های دانشجویی، پایان‌نامه‌ها و پروژه‌های تحقیقاتی) قرار دهند. موضوعات زیر ضمن آنکه نشان‌دهنده حوزه‌های تاثیرگذاری آموزش و پرورش بر امنیت ملی هستند، می‌توانند در قالب عناوین پژوهشی در دستورکار قرار بگیرند:

- آموزش و پرورش و ثبات نظام‌های سیاسی
- آموزش و پرورش و بازتولید هویت ملی
- آموزش و پرورش و مشروعیت نظام‌های سیاسی
- آموزش و پرورش و مقابله با آسیب‌های اجتماعی
- آموزش و پرورش و مدیریت تهدیدات امنیتی
- آموزش و پرورش و تصویرسازی بین‌المللی از کشور



لازم به ذکر است که ذیل هر کدام از محورهای فوق می‌توان مساله‌های پژوهشی خردتری را نیز شناسایی و مورد مطالعه قرار داد. برای نمونه، در حوزه ثبات سیاسی می‌توان کارکرد صنفی جامعه فرهنگیان در جلوگیری از بی‌ثباتی سیاسی یا مدیریت ناآرامی‌های اجتماعی را بررسی کرد؛ در حوزه هویت ملی می‌توان به نقش آموزش و پرورش در تقویت سبک زندگی ایرانی-اسلامی، مدیریت اشاعه سبک زندگی غربی یا مدیریت شکاف نسلی اشاره کرد؛ در حوزه مشروعیت نظام سیاسی نیز می‌توان به تأثیر کنش‌های رفتاری و گفتاری فرادرسی فرهنگیان بر مشروعیت کارگزاران نظام اشاره کرد؛ در حوزه تصویرسازی بین‌المللی می‌توان به بررسی تأثیر ارائه خدمات آموزشی به فرزندان اتباع بیگانه بر تصویر ذهنی خانواده‌های آنان و افکار عمومی بین‌المللی از ایران پرداخت یا آنکه نقش مدارس خارج از کشور در برداشت افکار عمومی خارجی از ایران را مطالعه کرد.

در عین حال دستورکار پژوهشی می‌تواند متغیرها یا عوامل موثر بر نظام آموزشی کارآمد را نیز موضوع تحقیق و پژوهش قرار دهد. برخی از موضوعات این حوزه به شرح زیر هستند:

- رقابت‌های سیاسی و کارآمدی در نظام آموزش و پرورش
- سیاست‌های گزینش و استخدام و کارآمدی نظام آموزش و پرورش
- فعالیت‌های صنفی و کارآمدی در آموزش و پرورش
- تغییر نسل و کارآمدی در نظام آموزش و پرورش
- بررسی نقش سلبی و ایجابی نهادها و کنش‌گران موثر بر نظام آموزش و پرورش در ایران
- گسترش فضای مجازی و کارآمدی در نظام آموزش و پرورش
- بخشی از دستورکار پژوهشی نیز باید به تشریح و توصیف مبانی بنیادین آموزش و پرورش در ایران و آسیب‌شناسی آن از منظر امنیت ملی اختصاص یابد. محورهای زیر نمونه‌هایی در این حوزه هستند:

- جایگاه آموزش و پرورش در اسناد بالادستی
- جایگاه آموزش و پرورش در اسناد و سیاست‌های امنیت ملی
- جایگاه آموزش و پرورش در کنش‌های گفتاری و رفتاری مقامات ارشد نظام سیاسی
- جایگاه آموزش و پرورش در رهیافت‌های نظری موجود در باب کشورداری

• آسیب‌شناسی فرایند جذب و نگهداری آموزگار و معلم در آموزش و پرورش از منظر

امنیت ملی

• آسیب‌شناسی توزیع نیروی انسانی در آموزش و پرورش از منظر امنیت ملی<sup>۱</sup>



۱. توزیع نیروی انسانی یکی از راهبردهایی است که می‌تواند در ایجاد انسجام ملی نقش آفرین باشد. امروزه بومی‌گرایی در توزیع معلم‌ها و آموزگاران سبب شده است که کودکان و نوجوان تقریباً تا سن بزرگسالی، مواجهه‌ای سازنده با سایر اقوام ایرانی نداشته باشند. بنابراین، یکی از مساله‌های سیاستی در آموزش و پرورش این است که آیا باید در توزیع معلم و استخدام نیرو بومی‌گزینی کرد یا آنکه باید معلم‌ها بدون توجه به محل تولد و زندگی، در استان‌های مختلف توزیع شوند. مساله‌بودن این موضوع از آن روست که بی‌توجهی به بومی‌گرایی نیز مشکلات عدیده مالی و اقتصادی، فرهنگی و سازمانی را برای آموزش و پرورش به دنبال دارد.